





۵۵۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۱۳۸۲ - ۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
دفتر کتابخانه مرکزی  
۱۳۸۲

بازدید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتب	توزیع المهره و صدور المهره
مؤلف	
موضوع	تاریخچه ۹۷۸ خ هجری
شماره ثبت کتاب	۹۵۰۴۹

نسخه فهرست شده  
۴۹۷۸



۶۷۷۷ هجری قمری

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتب خزانة المجلدات و صدور المجلدات

مؤلف

موضوع

شماره قفسه ۹۷۷۸ ع فهرست



شماره ثبت کتاب

۹۵۰۴۹

فهرست شده  
۶۹۷۸



کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۸۵ - ۸۶



۵۵۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۵ - ۱۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
دائرة ثبت کتاب  
۱۳۱۲

بازدید شد  
۱۳۱۲

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتب	توزیع و نشر
مؤلف	موضوع
شماره ثبت کتاب	شماره قفسه
۹۵۰۴۹	۴۹۷۸

نظری - فهرست شده  
۴۹۷۸



211









بسم مصنف کتاب بحیث الدین اسم کتاب نور الدین  
مصنف الاولاد

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي وهبنا الفضل واعطانا ارفع المقام بالفضل والكرم  
وهذا ناطقنا من امتنا خير الامم والصلوة على من هو شيخ الذوب  
يوم الحساب ودليل اهل الاسلام بالسنة والكتاب وفتح قلوب  
اهل التوراة والطلاب وعلى ائمة الذين يخو امناء حج الصدق بالخير  
والصواب **شعر** حمدی در ذات یک سزاوار **الحمد** بانه زیت در خور او را  
انت الذي ثناءك ما قمرنا **شعر** ختم بر بند سر عجز زین ش  
حمدی در ایصال تو کویند این **شعر** اثنت انت فک از ظهر عجز نیت  
اگر چه بنج را یاری حمد و ثنای او سبحانه نیست ولیکن هر آفرین را جو نیت  
و بعد قدرت ثناء ذات و سپاس از فردی که نخواست تا معطل نباشد

و بر من است

و بر من است بر بچشم نور کجند شکر نعمت سلیمان این او پس وصف شکر  
و خطرات جلال بلذین خلد و انما دین چیز کوید و لیکن بقدر دین که زورده  
نعمت سلیمان و چنان که در سپاس و ستایش و ثناء است و است  
پایزه صفات بزرگالات خالق عالم با در و جو قدیش قیام و دایم و است  
و است و خلد و جو و بنوع شکر در عظم غیب الغیب بویست ذات او را  
الله و لم یکن مع شئ و در فوط قدرت خاصیت ذات و صفات و وحدت  
است و از او که عدم و جو او در و ثابت کرد این چنانچه در خلد و جو  
باز در قیامت در جود اثبات خلد و ساینده بحواله مایش و پست است  
که در جو قیام و ثابت و استیاد از او که عدم بی مدت و ماده بطور او در و که  
قد خلقک من قبل و لم یکن شیئا و زبان و زبان و نیت من اول خود و جو  
و غیب بار که است حسن الی یقین و برای کوش زود و تربیت هر حقول  
در جو حیات در در دنیا و در جلد من و جو شود بنام نام و وقت که  
یا چسپ بر او را منی بطور ساحت و فرموده چسپ بر او را منی **شعر** ان زین و خلد  
او نیت از راه و جو دنیا و در جواب فرموده لا اصر ثناء علیک انت کما نیت  
على نفسك و جو نیت از یایش و است بندگی منی من الخوف و است و شخص من  
الاموال و النفس و الثمرات و ان حضرت کثرت سزاوار و بشارت و شکر الصلوة  
کو ایند و جو قلم امتحان خوف و جو نیت و پست قبضیت از عالم جلال الوهیت



و کتاب عجوبت یا این که در قسم فم از صغیر قسم او بر دست بخاطر است  
 طه از آن عینک القرآن لثقی و جاده صاحب او را بنواختن بقرب القرب خیر  
 و بقا و عود است ابریت رسانید و اسلام علیه و آله و سپاسه المیز  
**اما بعد** عزیز از عزیزان چهره مجذوب ایم طلب و چاه دیگر خود شتر خاتم  
 و حکیم در نزد این طرف طبعان عبارتست شیخ عذر من شش و کشت عسر انکه  
 ظهور از پیش بطریق این پیش شش بلفظ انکه و عسر پارسا مانند آید از این  
 در جمله که شود در کوشی این چاه کال شتر عزیز سائر الطاف است حکم  
 بسم الله الرحمن الرحیم بنام سبج حسیع کمالات قیوم این عزیز گشتی  
 که شتر و چشم دل خویش را بنویس سر از حقیقت پر کم و پیش و چهره ذات قدم شد  
 از قدرت خود خط طلب خود از عمر غیب الغیب بر آورده سر از سر با تعاضای  
 حقیقت و جود و خاصیت صفی و عری و موهبی از قلم عدم مبدعات با پوده از  
 رخسار کوشش لاف با کتاب صغیر خف و عالم ادراک را کند صورت ذات  
 از چهره کوشش پند شود و یا هم دریا و خطه از قدرت خاصیت ذات خوش و خطه  
 لا طیر پیدا کند و از این موهب و صورت دیگرند و در انوشتر گویند و چهره سال  
 هیچ اثر از ان شش نباشد **شعر** و جود شش ز دنیا است که پیاپی  
 و جود با دور دم می شود نظر چنانکه خاصیت بحر شش است قیوم را امور حادثات  
 گشت هنر اشیا در ذات قرینید **شعر** چهره شش از موهب بحر است که گز

اعوان

احداث بر کردن ان وقت هنر مند پادشاه درخ و صفت او گشت مظهر  
 و پادشاه کتاب فم از عالم دل است **بغیر** اصل و ضرر و در زنده کاش  
 که سر و دیری تو بهین بحر پادشاه **بغیر** مراد معرفت زود و صحت است  
 یک قطره از قلم قرمز احدیت **بغیر** حکایت یک کلمه در وقت سحر و جادو است  
 قرآن اسکان همه با اینان **بغیر** مجذوب حق کس است با جادو است  
**بغیر** این سپاس هر چه در دست با کمال اند **بغیر** دل جنت است از دست فاضل است  
 عالم بغیر است و لذت و عود است **بغیر** عالم در دست است به غیر جادو است  
 این آیه علوم و جهول است کین گشت **بغیر** و پناه بنده خداوند عادل است  
 از جوهری چو خسته اسرار بنوی **بغیر** که در جود او ز دنیا شش نازل است  
 انو هوای شش بر موهب و جود **بغیر** که شش کمال است به نفسره علی است  
**اما بعد** این کلمات بر طریق اشعار و غیر حقیقت کتب و کلام است انان علی  
 این موهبی از ان عین الحق و الشیخ نجیب الدین رضا تربت طه شش و عذر  
 و دست ضل و فائده و بر این ضایعه چند که ضرر است نام این مختصر کلمات به دست  
 اند فم غیر و انعام لایم حضرت جامع الکمالات میرزا آقا حسن دست خسته تباری  
 حفظه الله لود الهدایه و مصداق لایه گویند و بانه انوشتر و علیه السلام  
**مقدم** در سبب تالیف سال و تقریر چو کتی خط م عالم و قوام خبر اوم و پیا  
 انساب سلسله بار که پادشاه عظیم الشان صفیه صفویه لازالت بر کاشتم **اصل اول**



در بیان چگونگی آفرینش و سبب تکلیف و انان و معرفت کمال موجودات و فضیلت زهد  
**اصل ۲** در بیان طبقات علم و علما و معرفت و عرفا و در بیان مراتب ایشان **اصل ۳**  
 در بیان عجز عارف حقیر در معرفت ذات اله و مستند ترقی و ترقی **اصل چهارم**  
 در بیان اصول دین بطریق تحقیق و کفر بر پنج فصلت **فصل اول**  
 در توحید **مجموعه** در عدل **فصل دوم** در نبوت **فصل سوم** در امامت **فصل چهارم**  
 در تحقیق معاد جسمانی و روحانی و ذکر بعضی از صفات قدرت حق تعالی **اصل پنجم**  
 و ذکر صراط مستقیم و چگونگی خلق بدن و نزول و خروج روح انسانی و بیان حقیقت  
 معراج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بیان وحدت وجود بطریق شرح انوار جمیع  
 بیان احوال و احوال مختلفه در صلوات این سخن شیخ محمد بن ابی بکر قرطبی سر سببی است که  
 انظر الکاشف و مجموعه **اصل ششم** در بیان فرق میان مذاهب باطنیه و حق و حقیقه  
 اهل صوفیه و حقیقت که از صفت ارشاد و استناد ایشان با ائمه مجتهدین علیهم السلام  
**اصل هفتم** در ذکر امور علم و عمل و عقاید و عقاید مشهور و باطنی است که سالک است که  
 شهادت برتبه شهادت بعد و معرفت چهار درجه کس و اتمام کس و اتمام کس و اتمام کس  
 باشد بران لب رجوع نماید **فصل اول** در بیان اصطلاح اهل شریعت غرا و کما  
 اهل نظر و عرفان و توحید و تحقیق ایشان و طبقات اهل سلوک و صغیر **فصل دوم**  
 در بیان صفات مجتهدان سالک و سرور ایشان **فصل سوم** در بیان تجلیات اربعه  
**فصل چهارم** در بیان احوال و سبب سبب المشافی **فصل پنجم** در صفات مذکر که مکرر

صورت

**فصل ششم** در بیان شریک سالک و طلب و پر و تحصیل که **فصل ششم** در بیان قوت  
 علم و باطنی است **فصل ششم** در بیان لزوم خیر و لازم قوت و حصول انانیت  
 بحقیقت خود **فصل ششم** در صفات مؤمنان بالله و اخلاص او و اعتقاد ایشان کفایت  
 حضور قلب انانیت **فصل ششم** در بیان فضیلت ذکر حق تعالی مطلق **فصل ششم** در بیان  
 فضیلت ذکر جلال **فصل ششم** در بیان ذکر غیر و فضیلت ذکر **فصل ششم** در بیان خلوت و ادب  
**فصل ششم** در بیان چگونگی دل و طریق روشن کردن این دل و نفس و ذکر آثار الهیه  
 بر او که در ذکر بیان و کلام ارادی و عرفا از آنجا که نیند **فصل ششم** در بیان نیت و نیت  
 سالک و چگونگی مجاهد بنفس **فصل ششم** در بیان احتیاج تربیت پرکار و صفات  
 از برای هر کار که ضرورت به باید برین صفات موصوف **فصل ششم** در بیان  
 چگونگی حالات و دارا **فصل ششم** در تحقیق توحید و وجود و وجود و وجود و وجود و وجود  
 حال ایشان در حضور کمال و واقع **فصل ششم** در بیان حال صوفی و صورت ظاهر  
 و در بیان مرتبه ملک و تخریط لاف و اثر کمال و خواص باطنی و اخلاص و در بیان تفسیر  
**فصل ششم** در بیان دستور و احوال و نوا و اقیصه و ظهور و دارا و دارا و دارا و دارا  
 و در بیان سیمای **فصل ششم** در بیان مباح و محرم و حس و ذلیل و عفا و بیان آنکه کدام  
 از صورت حرکت **فصل ششم** در بیان فرق و مجازات اینها علیهم السلام و کرامات اولیا  
 و استند راجع که است اهل باطن است و بیان اعمال قیچ و کفر شیعه و سحر  
 و اعدا و دیال و چشم بندی اهل هر چه و مکرر که **فصل ششم** در بیان تفسیر و اقبه و



۱۵۵

آسمان رنگ بر و بد نیز در او : یکده کسر یکده نفس بر ده : اینست  
چرخ دانه معرفت بر زو عارف : در چینه چرخ دانه بر چینه  
در این شهر ابریه حالت حرکت بخود و ثواب رسیدن اما چرخ دانه و آید آیم شریف طلاق سوال  
سایم کرد و با چار اجات بنده خیر قبل از عزیمت نهام با هم سه در دانه نانو کس  
ویم اند و اند دانه گستان بصورت معمر از دانه رف بعین مخمر در دانه و اند  
پنجر یکده هیوان مانند خانه زبده عزیز با حق دانه بهمه در دانه است و دانه  
بطریق تحقیق مخمر بر است در دانه قلب میان مخمر و نشسته در چرخ چرخان در خمر  
راسته از خاندان از کفر خسته از دانه خمر خمر دانه کس که مخمر و نشسته  
با انکه نیم کام از دانه و رسم دانه و نشسته دانه و نشسته دانه و نشسته  
دانه و نشسته دانه و نشسته دانه و نشسته دانه و نشسته دانه و نشسته  
حیات و نبوت از دانه اهل عالم حال بر سر دانه و نشسته دانه و نشسته  
**شعر** خوله پستاند در عالم بسر : مو بنده و اند حال بر سر  
چرخ پستان شکر کوکل بر تن : بکس پستاند چرخ خمر و نشسته  
باز احتیاست : کس و نشسته کس و نشسته : این وصیت از دانه و نشسته  
کو بجهای ایشان در دانه : نقش دانه و نشسته : کس و نشسته  
خبر : دانه و نشسته کس و نشسته : بچرخ و نشسته  
در دانه خدای بهر دانه : بچرخ و نشسته : دانه و نشسته



چنانکه کلام صاحب شریعت در وقت ظهور پیدا شد اندک بود و در آنکه مردی داشت  
خود قبول نمود و قلمه اول که هر چند بود و توبه بخود نمود و در آنکه شریعت و محاسن و عیوب  
خود خیال کرده و اوقای احوالت در میان مردمان خود الحال در نزد او عادت انظار  
خود خود هر چند ثابت در طبع خود نداشت و **شعر** که شایسته شریف و نجیب  
باشد و چون جاه خود را بدست **شعر** از شیخ بسیار به جای آید که کان روزگار  
ماند و عیبت **شعر** از او عزیز با پس او را در رویه نه و دلائل کند و خوب  
از سر تیر و شمشیر کلام والا انجام او را در توحید حالت مرغوب و دیگر در کمال  
سخن خیر صاحب شریعت خود حاضر از شریعت با آنکه بگوید از ایشان را اتمام  
از آن سخن چون خود را در آن کج و واج مشاع خود را به شریعت و ما جان اسرار  
از آنکه با آنکه استیاج بگوید از او با پس اسرار بر خود و در این سخن  
اهتمام بیشتر فرمود بر انفعالی پیش پیر نهاد و بقتل بر توفیق شریعت و شکایت  
بکشت از آنکه خود بسبب کمال فرمود که از این سخن سخنان یک از شریعت بر شریعت  
و با این شیواقت داشتند باشند و تا آنکه عبودیت در این بود و عزیز خود  
از غلی از عالم کائنات و کائنات و شریعت و شریعت و شریعت و شریعت و شریعت  
با کمال شریعت و این کمال شریعت و شریعت و شریعت و شریعت و شریعت  
را ایراب که از آنکه خود را بر شریعت و شریعت و شریعت و شریعت و شریعت  
از نظر ابدار یا شریعت و شریعت و شریعت و شریعت و شریعت و شریعت

درین روز روز دگر **شعب** زهر عیدی و نوروزی و محو خنجر بدین طریقت  
چو صفت در پوشد خدایت در غرض کمال لطفی بر افاضت لاعلاج گشته  
فرهاد در لغز روز بزرگ برونش اندک احدیت قدم بر سر حدید بار خنجر  
دل این پسر ادا داشت بدو شروع در خواندن نمود و لغز غزل بیت **غزل**  
هر چه خنجر فرزند عشق گویند خنجر نمک بر زبان باند یا بدینروز  
در دل پنهان نشسته چو لاله سیمرغ ز خنجر بر آب دریا باز پارو میزند  
حائق لای صبیح شمع خنجر لاله بخت و دود ویشتر بر زویر تا هر چه میزند  
بهر خنجر غزل ناله دوشن تر گشته شمشیر خنجر بر چشم لاله میزند  
بر دریا خنجر زنده بکشد طرب ز کف دست و شراب ناب بر میزند  
چشم شد دست ساق کشت از اود و آتش بر رخ ساق و عدت دور بر میزند  
حق ابروی نبش خنجر قاتل گشته چو فولاد را بر رخ ابرو میزند  
بر افاق شوق نصرت خنجر لاله بخت و دود ویشتر بر زویر تا هر چه میزند  
بر مجروحان معالج روح پاک با کمال صحت جان زانو بر زانو میزند  
کی خنجر ناله زار امید بند و چاکر کمان خنجر تابش ابرو با بر میزند  
نور و دلی خنجر شکست خنجر شمشیر خنجر بر کمان نور بازو میزند  
هر چه بشنید کمان خنجر خنجر کمان خنجر و تیشتر در پند و پند میزند  
بر شک شمع ابرو و داغ بر شک خنجر بر شک و شک خنجر میزند



























































ثبت است قدم اندر طاعت پروردگار و انگار ایشان را در این بر خضای استغفار  
 بکشد و در پیر و کار خود کوشش نمایند و اگر در این خزان آتش جوش و دانه در جانت  
 با شرم و حیا و انبیا و بعد کان و بر تیرگان را اندک و ایشان را تیر تیر اند بر سر و لا غرر  
 ایشان را خوف و لرزه و خلعت و هر قدر که بجز ایشان را نظر کرد ایشان را پارانند و بنامند  
 ایشان را چندی با کوبید ایشان را ایمنه با دنیا و ایشان را ایمنه است چنانچه در این کتب  
 از آتش جوش و دانه و هر چه در این است پس هیچ این طریق نزد دیر خست قبول نمود و در  
 راه و اگر ایشان را در این ترتیب است خود مباد ایشان را در طریق مذکور فیضا بکشد  
 و خدا را فراموش کرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که این سخن است  
 من بعدی اقامه یکلون طیب الطعام و الدابة ویرکون الله اب ویرکون الله  
 بزیه المرأة لزوجها ویرکون الله اب ویرکون الله اب ویرکون الله اب ویرکون الله اب  
 هذا لامه فی اقران شاربون الخواتم لاجل الکلمات را کون الله اب  
 تا کون الجماعات را قدون عن العتات معطون فی العذات بقول الله لی  
 فقلت من بعد من خلف اصاخر الصلح و ابتغوا الشهوات منقذ یقول فیما یفرز و  
 و چنانچه هر چه بعد از من بود که در دنیا و آخرت و در این و آن و در این و آن و در این و آن  
 و زینت کند چنانچه زینت زن را در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن  
 زنان خود و در صورت ایشان را صورت پادشاهان جابر باشد ایشان را نشان  
 این است باشند و مریدان و انواران را مانند شربت تبارک و تعالی بکشد و در این و آن

در این و آن

و بر وی بکشد و در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن  
 حش را تا قوت شود از ایشان و قیصر بکشد در عمل کردن در اوقات حج و غیره و  
 در قبال کرم از اهلک جمع میگردید و میفرماید که بعد از ایشان را مریدان جانت و ضایع  
 را از او بر وی می نمایند و در دنیا و آخرت و در این و آن و در این و آن و در این و آن  
 شود و در غرض و در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن  
 تا در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن  
 در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن  
 ای عزیز و آنرا حق تعالی عالم علی را برای علم و معرفت خود از این و آن و در این و آن  
 غیر حق تعالی که در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن  
 معرفت است و معرفت دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین  
 و معرفت چنانچه در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن  
 از این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن  
 که در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن  
 که در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن  
 و این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن  
 باشد و آنرا از دیده با طره که در این و آن و در این و آن و در این و آن و در این و آن  
 تشنه که از بسبب عدم حقیق و استیلائی که در این و آن و در این و آن و در این و آن











































































بہارِ حیات

و در حقیقت ذات معشرا تقدم ذاتی بر خاصیت قدس است چنانکه اسم بزرگ  
و تقدم خاصیت قدس بر جمالی و ثابت است از برای او مانند علم و اراده و سبح و بصر  
و کلام و غیره نیز و همین وجهی که خاصیت قدس را در او می بینیم پس از آنکه در او  
باقی صفات را با مصدر بجا آورده و او را تقدم مصدر می گویند و تقدم صفات بر صفات  
تقدم است و از برای عقلی اتفاق است بجز اینکه در کمال شرف و کمال اطمینان قدرت از کمال خالق  
عالم را در او ملاحظاتی که نیست و بجز غیر از کمال قدرت از عالم خاصیت ذات و اسما تقدم  
مصدریت به عالم صفات متشکک که در تقدم علی بر شرط خویش است همیشه و خلقت  
به تمام است پس از برای عقلی صفات در تفسیر از برای قدرت است بعد از جذب کلی  
بمعول و از عالم افلاک است و مانند و بجز تقدم ذات شمس و زوالی که کالی در دست  
بجز تقدم احاد و بر خیزان است و الواف بجز عالم بر تعلق و تقدم بر ثانی و بجز از برای  
و در بر خیزان و بجز غیر از صفات مصدر بر عباد تقدم است و بجز تقدم ذاتی است  
بر صفات و علم و اراده و شرف و خلقت و در جوش بر تقدم در جوش خروج و مایه حرکت  
در این صفات تقدم می گیریم که ثابت و قدیم است چنانچه می فرماید و القدر که ماضی  
حق را که العروج اقدم پس قدم انسان مبیوت علی سابق است و که حقیقت بخیر  
از بعد کفایت نیست بجز تقدم ذات خالق و در نه است از آنکه او را در مرتبه خود  
قرار دهد و بدانکه چنانکه اصناف ملکات در اتمام صفت خود ملکات یافته  
ند و در که بی مبدل است مگر در که متعده است و صفاتی عباد به شمار آوریده و از آن است







































[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]











































































9511

[illegible]















جہاں

[illegible]



[illegible][illegible]



[illegible][illegible]



























سراج المصابی

[illegible]



[illegible]

و گشت بقول القاسم المؤمن اخ المؤمن كما يجسد الواحد ان شئت شيكا منه و حدالم ذالك  
في ساد جيت و ادو اجسام من روح واحد و ان روح المؤمن لا تشد اتصالا بوجه  
من اتصال شعاع الشمس بها غير موانع من براد الخ كيكو اذ بهر جسد واحده اگر شام  
يشی از ان جسدایش مر شود و او در سایه و در بر او همان روح است و روح است و روح  
نرم از البرق اتصالش شمر است بهر خود از اتصال شعاع اشباب اشباب ای متفرق  
عدت ای متفرق تمام رجاء بطور است و در باب و دولت اتصال بنور هدایت و لا  
راجعات و متابعت و موافقت دارد چنانکه روح و جسد و نفس است نبات  
و کاف و زهر است و بنج و الم خضع لغراب الیم و کار میل کنی دارد **شعر** زده کار و زهر  
جنس خود را بهر کاد و کول است ای کی میست بهر زده تقاض کشان بهر زده و ناظر  
اند کشش متاع طبع اختیار دهد و بهر خود اغیزه و کاف و زهر است بر تعالی و غایت  
و او در او مطلق گویند و آنچه خود است بهر است و موجه چیز را که میداند چیز از کف قدم  
بهر آن باشد بهر خدات و کمالات غایت ذات بر تعالی بهر خود بهر که باشد  
و باشد چنانچه در سلسله زده کثرت غایت ذات نیست و غزوات نیست با شال آن  
خودش بهر زهر و عرق و لون و زهر او و خورشید و ابرج غایت ذات نورشید که میداند  
اکل و در غایت است بهر آنکه هر قدر از ادراک عالم غایت و هر مطلق حقیر عاجز است و بهر  
و اضافت بهر توان که او اشاره است بل خبر اضافت غایت ذات و بهر مطلق است  
عالم اسرار و جبارت از آنست و لفظ جلالة علم هر چه مطلق حقیر متعین صفات است















































































































































































































































































نویسند و از آنکه در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
مفردات از خود آتی شوند و از او را بیکر اعتقاد و در تبه ایستاد و تبه دان با لاف و کلاه  
چنانچه پادشاه و وزیر و دیگران را که در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
و چرا که این کتب در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
که در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
سیماں بود و پادشاه و وزیر و دیگران را که در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
بسیار و از آنکه در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
آسیماں که در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
برای کتب این که در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
نشد و کتب این که در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
چنانکه در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
از هر چه در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
و اگر چه در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
پادشاه و وزیر و دیگران را که در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
چنانکه در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
که در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این

السلام

و بسیار و از آنکه در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
این کتب در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
و در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
و چرا که این کتب در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
که در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
سیماں بود و پادشاه و وزیر و دیگران را که در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
بسیار و از آنکه در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
آسیماں که در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
برای کتب این که در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
نشد و کتب این که در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
چنانکه در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
از هر چه در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
و اگر چه در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
پادشاه و وزیر و دیگران را که در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
چنانکه در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این  
که در میان کتب است و در مقام مناسب است که کتب این



































بازم سود و دین حرارت در نظر - نوزم بقای چرخ خورشید نور است  
 بازم معانی است درین لوح برین - که خط و خال صورت زینت حیدر است  
 بازم ذخیره است درین گاه راه دل - کال طعمه بریزد و بکوک و خشنود است  
 خوشنما ده است در دل فرودش کرم - سلطان ابو اکسن بر عرش حیدر است  
 عشر اراده کرد و شست قصبه نوح - اینک قره کعبه است سیخ و زرد است  
 این سکه سکه و درین اثر قطار - حامل بود عرش جو صندوق برادر است  
 در کوه لطیفه تحقیق این و سیر - کاذب کام و دل بزبان روح حیدر است  
 مستقیم چه سکه در دل محط - در آب شسته ایم باقی در امر است  
 بر حیات تنزل و دایمی جاوید - جمع و عطر بر واحد و درک اصرار است  
 لب جو کر که کباب و شراب خم - این زار دماست خبر جو شیر مادر است  
 طالب مراد خدا میسم و نام لو - مطلب خدا و احد و ال جبر است  
 دانه در چیت مقصد و مقصود کما - که اثر یابی افلاک انحرار است  
 یوز ابو احسن علی موسی رضا - روز چشم احمد و زهره حیدر است  
 بکش ده ایم است طبع را به پیر - شیخ و شیخ و نصرتش ایام اودار است  
 بر کبرای او چه کدانی ما خوش است - شامان بر چه کفر که ایال این اودار است  
 از بهر است کوشش که نهر - بخود بنویست حق را اقرار است  
 خرقه کفر و دوی سیاهش نصیب - چرخ و دکن بدن مارک اصرار است

و اما که نفع

و اما که آن مخلف بجز شاه عالم - همسند و قمار سینه ما بر کور است  
 اندر بر است خرقه و اندر سر استاج - نور هدایت است و ولایت جواهر است  
 و اما ای است هر چه شمشیر - کونین و خاقین ز نورش نور است  
 فرزند است شاه فرسان الکائن - بر لیل ما بس است و جوشن پیر است  
 جوشن و به باعث ایجا و کائنات - جوشن و به صاحب محراب و پیر است  
 جوشن و به ششم بر صدر سپاس - جوشن و به ای که خوشش کد است  
 جوشن و به کینه در عالم خدا شد - جوشن و به به پیشتر صفات است  
 کونین و به پخته است در ایجا و کائنات - جوشن و به دایم و با حق قدرت است  
 در خال جو نقر است پیشتر ناله - روز سر خال او بود عالم نور است  
 شایع افرازد اول نشان بر او - زلف بر است نامه از مطهر است  
 ناز و قدم بر خضر عالم رواج داد - حق ملکوت نور خداوند اودار است  
 طاق بند باطل کمری است و کیش - جوشن و به نور حق بیاطل نور است  
 بنما بهج آمد و بخانه شاکست - اند خلیل و قت و در و قتل اودار است  
 خامش است آتش که ز فامی - دیای ساد و رش فرو این پیر است  
 در خرقه حنه نوح از است - خورشید را از قدرت نوح اودار است  
 دانه در چیت مقصد و مقصود کما - منیاد سال کثر چهر حیدر است  
 کابینه صحت است برین شیم - که خط او دایم و عالم مطهر است



شایسته سرور ولایت ابوالحسن \* بشیر کجاک ذات در این صدد است  
 بفرستد امام بحق صاحب کرم \* پدایم خلیفه بیگای پسر است  
 جانش و کرمیت در پیر خدای \* و اما در مظهر شرف در علم و صدد است  
 بدین عینیت شاه ولایت در در \* در در در در نور و شرف شرف است  
 او را به فرست صلاح ازین جهان \* با جلال و قهار و دل و شرف و شرف است  
 کجاست که در شرف از قدرت است \* باز در دست خراج در کجاست  
 خلاق خلق و بیشتر روز از دلو \* بشیر چشم و بیشتر چشم است  
 بحر خط است عاقلش کجاست \* بیف الله است او در دلو است  
 به جلالیت است شجاعت و کجاست \* که رسم است و در و کجاست  
 در چشم و طمعه سلطان ابوالحسن \* از احوال زلف زهرای است  
 و اما در دلو و طمعه و غیر است \* صد و بیشتر کجاست و کجاست  
 از فاطمه و مادر بیشتر و بیشتر \* و اما در دلو و طمعه و کجاست  
 چشم و غیر و ادب و غیر \* که است و اما در دلو و کجاست  
 کجاست و حسین و حسن و حسین \* جنت است و کجاست و کجاست  
 از چشم ال جوادان ابوالحسن \* و کجاست و کجاست  
 در زلف و کجاست و کجاست \* و کجاست و کجاست  
 حق خواست و کجاست و کجاست \* و کجاست و کجاست

در این

بفرستد امام بحق صاحب کرم \* پدایم خلیفه بیگای پسر است  
 جانش و کرمیت در پیر خدای \* و اما در مظهر شرف در علم و صدد است  
 بدین عینیت شاه ولایت در در \* در در در در نور و شرف شرف است  
 او را به فرست صلاح ازین جهان \* با جلال و قهار و دل و شرف و شرف است  
 کجاست که در شرف از قدرت است \* باز در دست خراج در کجاست  
 خلاق خلق و بیشتر روز از دلو \* بشیر چشم و بیشتر چشم است  
 بحر خط است عاقلش کجاست \* بیف الله است او در دلو است  
 به جلالیت است شجاعت و کجاست \* که رسم است و در و کجاست  
 در چشم و طمعه سلطان ابوالحسن \* از احوال زلف زهرای است  
 و اما در دلو و طمعه و غیر است \* صد و بیشتر کجاست و کجاست  
 از فاطمه و مادر بیشتر و بیشتر \* و اما در دلو و طمعه و کجاست  
 چشم و غیر و ادب و غیر \* که است و اما در دلو و کجاست  
 کجاست و حسین و حسن و حسین \* جنت است و کجاست و کجاست  
 از چشم ال جوادان ابوالحسن \* و کجاست و کجاست  
 در زلف و کجاست و کجاست \* و کجاست و کجاست  
 حق خواست و کجاست و کجاست \* و کجاست و کجاست



سر فوق و بخت در صورت جلال دل = شونین گشت = درج عظم است  
 که پادشاه عرش غیبی پادشاه = منظور از آفتاب همان گشت در آفتاب  
 که در بخت عشق از بهر آفتاب = در بخت عشق و بخت در بخت عشق  
 شد هرگز هیچ از بخت شاه او = بود از بخت و بخت در بخت عشق  
 و در آینه که ماند در آینه = خاک در بخت و بخت در بخت عشق  
 بر بخت عشق و بخت در بخت عشق = بخت در بخت و بخت در بخت عشق

یا رب بخت که از بخت عشق

و در بخت عشق و بخت در بخت عشق

و در بخت عشق و بخت در بخت عشق

و در بخت عشق و بخت در بخت عشق

و در بخت عشق و بخت در بخت عشق







[illegible]

مجلس السبعون













